

«يك زندگى بزرگ! يك مرگ باشكوه!»



برگردان : نادر پورخلخالى

ليو هو - لان

«يك زندگى بزرگ! يك مرگ باشكوه!»

ليو هو - لان

نقاشى از: منگ چينگ - چيانگ

برگردان: نادر پورخلخالى

داستان

لیوهو - لان در دهکدهٔ یوان چوهسی از ایالت ون شوی در استان شنسی چین بدنیا آمد. او در سالهای فشار جنگ می‌زیست. لیوهو - لان باکمک رهبری حزب کمونیست و با آموزشهای اندیشهٔ مائوتسه‌دون از یک دختر دهاتی معمولی به یک بهارز پرولتری رسید. او از دشمن باکی نداشت و از مرگ نمی‌هراسید. او در ۱۹۴۷، در حالیکه خصلت‌های ارزشمند یک کمونیست را بروز می‌داد، زندگی خود را فدای حزب و خلق نمود. اگرچه زندگی او کوتاه بود، اما روح انقلابی او جاودانه است. صدر مائو رهبر بزرگ خلق چین لیوهو - لان را به این گفته مفتخر ساخت:

«یک زندگی بزرگ! یک مرگ باشکوه!»

انتشارات کاوش

خیابان انقلاب روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران



- لیوهو-لان
- برگردان: نادر پورخلخالی
- انتشارات کاوش
- بهمن ماه ۱۳۵۸
- چاپ جواهری

حق چاپ محفوظ است



اینجا دهکده یوان چوهسی از ایالت ون شوی است که در استان
شنسی واقع شده است. پیش از آزادی، زندگی روستائیان آنجا در فقر
و بینوایی می گذشت. در خلال جنگ ضد ژاپنی، ارتش ستون هشتم به رهبری
صدر مائو آمده و پشت و پناه مردم گردید.



بزودی تحت رهبری حزب دمونیست، در ایالت ون سوی یک حکومت دمکراتیک ضد ژاپنی تأسیس گردید، که کویونگ - تی بن یکی از اعضا حزب، در رأس آن قرار داشت. روزی رفیق کو به یوان چوهسی آمد تا رهنمودهای صدرمائو را درباره ایستادگی در برابر تجاوز ژاپنیها و نجات ملت شرح دهد. و برای ایستادگی در برابر تجاوزگران، مردم آنجا را به سازماندهی فراخواند. لیوهو-لان از رفیق کو پرسشهای زیادی کرد. رفیق کو با گفتن چند داستان انقلابی، پاسخ هو-لان و دوستانش را داد.



پس از اینکه رفیق کو به این منطقه آمد، در یوان چوهسی یک اتحادیه کشاورزی و سپاه کودکان تشکیل شد، و کارهای اولیه استقامت پاگرفت. افراد ارتش ستون هشتم بیشتر اوقات به روستایان سر می زدند، و هولان کوچک از آنان می خواست تا داستانهای بیشتری تعریف کنند. بعضی از مبارزین از راه پیمائی بزرگ ارتش سرخ به رهبری صدر مائو، و بعضی دیگر از قهرمانان میدان نبرد سخن می گفتند. لیو هولان به صدر مائو عشق می ورزید و قهرمانان را تحسین می کرد. با خودش می گفت: «وقتی بزرگ شدم به ارتش ستون هشتم خواهم پیوست.»



وقتی لیو هولان ده ساله شد، وارد سپاه کودکان گردید. در آن
زمان دشمن برای یکسره کردن کار پشت سرهم بر مردم یورش می آورد.
هولان اغلب نیزه اش را برمی داشت و می رفت پاسداری می داد و دوستش
بو-می هم سبزیهای وحشی را گردآوری می کرد.



يك روز صبح، ليو هولان ناكهسان متوجه شد كه دسته‌اي از پرندگان از جاده‌اي كه از نزديك سنگر دشمن مي‌گذشت به هوا بلند شد. او از دور سربازان ژاپني را ديده كه دارند مي‌آيند. با خود انديشيد: «كادرهاي دهكده در خانه تين پير گرد آمده‌اند. بايد به آنجا شتافته و آنان را باخبر سازم.» بناگاه مردی از پشت سر پيدا شد و پرسيد: «خانه تين پير كجاست؟» ليو هولان به آن مرد شك برد، و چون ژاپني‌ها داشتند نزديك مي‌شدند، به طرف روبرو اشاره كرد و گفت: «آنجا زندگي

مي‌كند.»



هو-لان فوری دوید تا موضوع را گزارش کند. کادرها فوراً مدارک خود را پنهان کردند و به کوهها رفتند که تارفع شدن خطر در آنجا بمانند.



هنوز مدتی از رفتن کادرها از دهکده نگذشته بود که مرد خائنی که هولان او را در کوه دیده بود، تجاوز کاران را به خانه تین پیر برد. ژاپنی‌ها که هیچکس را در آنجا نیافته بودند، مردخائن را به باد کتک گرفتند. اما هنگام برگشتن به سنگرهایشان، مورد شلیخون مبارزان دهکده واقع شدند. مین‌هائی را که مبارزان کار گذاشته بودند بسیاری از آنها را کشته و بقیه را تارومار ساخت. هولان بخاطر مبارزه علیه ژاپنی‌ها مشهور شده بود.



لیو هولان برای اینکه بتواند کمک بیشتری به مبارزه علیه تجاوزکاران ژاپنی بکند، سخت تلاش می کرد تا خواندن و نوشتن یاد بگیرد و بتواند سرودهای ضد ژاپنی بخواند. همچنین وی دردهات نزدیک به تبلیغ می پرداخت. هولان در خانه به خواهر کوچکش خواندن یاد می داد.



در حیمان راهی شهر ایالتی را اشغال کردند و انرا به يك نقطه
مستحکم مبدل ساختند. آنها آتش می زدند، می کشتند، غارت می کردند،
و مردم را سخت آزار می دادند. ارتش ستون هشتم معمولاً پیشگامانی را
را به شهر ایالتی می فرستاد تا مواضع دشمن را شناسائی کنند. این کار
برای آن بود که بتوانند بر دشمن حمله برده آنها را نابود سازند و شهر
را آزاد گردانند. یکبار هو-لان همراه با یکی از پیشگامان رفت تا او را
در شناسائی مواضع دشمن یاری دهد.



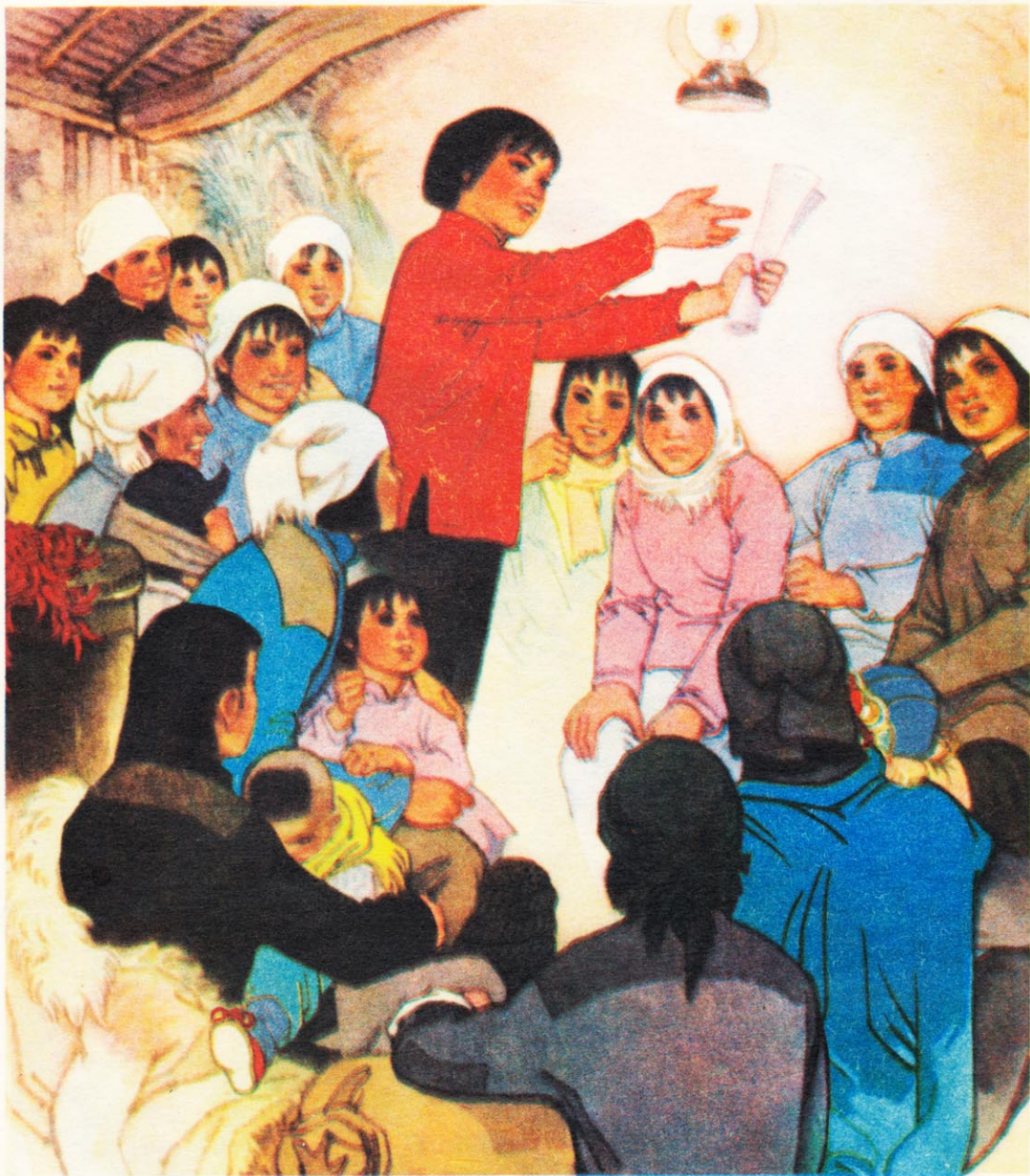
بزودی ارتش ستون هشتم به کمک اطلاعاتی که بدست آورده بود،
شهر ایالتی ون شوی را آزاد کرد. روستائیان با زدن طبل و شیپور این
پیروزی را جشن گرفتند. هو-لان و دوستان جوانش با یک سبد خرما از
افراد ارتش ستون هشتم استقبال کردند.



در اکتبر ۱۹۴۵، پس از پیروزی در جنگ مقاومت، هو-لان وارد کلاسهای آموزشی زنان کادر گردید. این کلاسها توسط کمیته ایالتی حزب سازمان یافته بود. با اینکه هو-لان خیلی کم به مدرسه رفته بود، لیکن بسیار مطالعه می کرد.



لیو هولان به حزب و صدر مائو عشق می‌ورزید و تصمیم گرفته بود يك کمونیست بشود. وی که در جنگ و مبارزه بی‌امان طبقاتی آبدیده شده بود، بعنوان عضو آزمایشی حزب کمونیست پذیرفته شد. او در برابر پرچم حزب سوگند یاد کرد: «هرگز تن به شکست در برابر سختیها نداده و تسلیم دشمن نخواهم شد. با همه نیروی خرد برای کمونیسم مبارزه خواهم کرد.»



پس از پایان دوره آموزش، هو-لان به همان دهکده‌ای برگشت که در میان زنان آن به تبلیغ می‌پرداخت. با پشتیبانی توده‌ها و بسبب اعتماد حزب، لیو هو-لان به رهبری انجمن زنان برگزیده شد، و به‌سازماندهی زنان در کارهای انقلابی سخت همت گماشت.



در ماه مه ۱۹۴۶، بنا به اعلام کمیته مرکزی حزب، رفرم ارضی به پایان رسید. دهقانان فقیر و کم درآمد از شنیدن خبر محکوم ساختن جنایات زمینداران در میان همه، خیلی خیلی خوشحال شدند. زمینهای اربابان تقسیم شد و سیستم بهره‌کشی فئودالی برچیده شد. میتینگ‌های برگزارگردید تا در آن شی‌تینگ‌هیوای، ارباب دهکده‌ها را محکوم سازند. لکن شی‌وو-تسه، منشی اتحادیه دهقانان، که خود را به ارباب فروخته بود، جانب او را گرفت. لیو هولان برای شی‌وو-تسه دلیل آورده و با وی به مبارزه برخاست.



سپس هو-لان برای بدست آوردن آگاهی بیشتر به دیدن خانواده-های فقیر روستائی رفت. او درخانهٔ عمولی سیاست حزب را درزمینهٔ رفرم ارضی شرح داده و او را تشویق کرد تا درمیتینگ سخنرانی کند و از رنجها و تلخی‌هایی که بعنوان بازوی مزرعهٔ ارباب شی‌تینگ-هیوای کشیده است، سخن بگوید.



در میتینگ، عمولی با پرخاش ارباب را محکوم کرد. مردم
خشمگین شده بودند. فریاد «مرگ بر شی‌تینگ-هیوای زمیندار» سراسر
دهکده را پر کرده بود.



پیروزی رفم ارضی شور سیاسی توده‌ها را به سطح نوینی ارتقا داد. مردان جوان گروه‌گروه به ارتش می‌پیوستند، و لیو هولان زنان را سازمان می‌داد تا با تهیه غله، دوختن کفش و نخ‌ریسی، از جنبه پشتیبانی کنند.



دشمن در نزدیکی دهکده‌ای که هو-لان در آن بود، استحکاماتی ساخته بود. شاخه‌حزبی تصمیم گرفته بود که بیشتر کادرهای دهکده به منطقه پایگاه رفته و شمار اندکی برای پیش‌بردن مبارزه در پشت سر بمانند. به هو-لان گفته شد تا به ناحیه پایگاه برود، که او هم همین‌را می‌خواست. اما وقتی به مبارزه خونینی اندیشید که قرار بود در دهکده او روی دهد، اجازه خواست تا در پشت سر بماند. سازمان حزبی موافقت خود را با درخواست او اعلام کرد.



اوضاع در دهکده بدتر شد. مزدوران پشت سرهم به دهکده یورش می آوردند. لیو هولان برای یک تیم مسلح عضوگیری کرد. این تیم برای دفاع از قدرت دمکراتیک، روی مبارزه مسلحانه پافشاری می کرد.



در سال ۱۹۴۶ چانگ کای - شك با حمایت امپریالیسم امریکا، جنگ داخلی را براه انداخت. هنگامیکه نیروهای انقلابی در دهکده تانگ چوانگ دشمن را محاصره کرده بودند، لیو هو-لان و چند زن دیگر به ارتش آب و غذا رسانده و برای نجات دادن زخمیان شجاعانه خود را در برابر آتش مسلسل‌های دشمن قرار می‌دادند. وقتی مهمات کم می‌شد، او برای رساندن بسته‌های مهمات به جبهه، از زنان کمک می‌گرفت.



شی تینگ - هیوای، رهبر خیمه شب بازی ده شده بود. وی سر کرده زمینداران مسلح «پیش بسوی خانه» شده، برای انتقام جوئی، گردآوری پول و غله برای ارتش ارتجاعی چانگ کای-شک تلاش می کرد. آنها همچنین برای کومیندانگ جاسوسی می کردند. سپاه زمینداران تحت فرماندهی شی تینگ-هیوای کادرهای دهکده را دستگیر می کردند و اعضاء خانواده های آنان را می کشتند. لیو هو-لان ددمنشی های ارباب را به دولت ایالتی خلق گزارش داد. ارباب شی در نتیجه خواست توده ها بزودی دستگیر و اعدام شد.



اعلامیه خبر اعدام ارباب بوسیله دولت خلقی را لیو هو - لان و
اعضای تیم کار در قلب نیروی دشمن به دیوار زده و شعارهای نوشتند.
این کارآنان، و نیز شعارها، روحیه دهقانان را تقویت کرد و باد غرور دشمن
را خواباند.



يك روز صبح ، ناگهان دشمن دهكده را محاصره و چند تن از
كادرها را دستگير كرد. شی وو - تسه نیز در میان دستگیر شدگان بود.
شی به حزب خیانت کرد و رفقا را لوداد. لیوهو - لان باشنیدن این خبر،
پنهانی با كادرهای دیگر ملاقات کرد تا درباره این اقدام ، تصمیم لازم
را بگیرند.



وضع خطرناکتر شد. شاخه حزبی از هو - لان خواست تا به کوه
برود - آنها می‌خواستند با او در تماس باشند. صبح روز بعد که هو - لان
آماده رفتن شده بود روستائیان درخانه او گردآمدند.



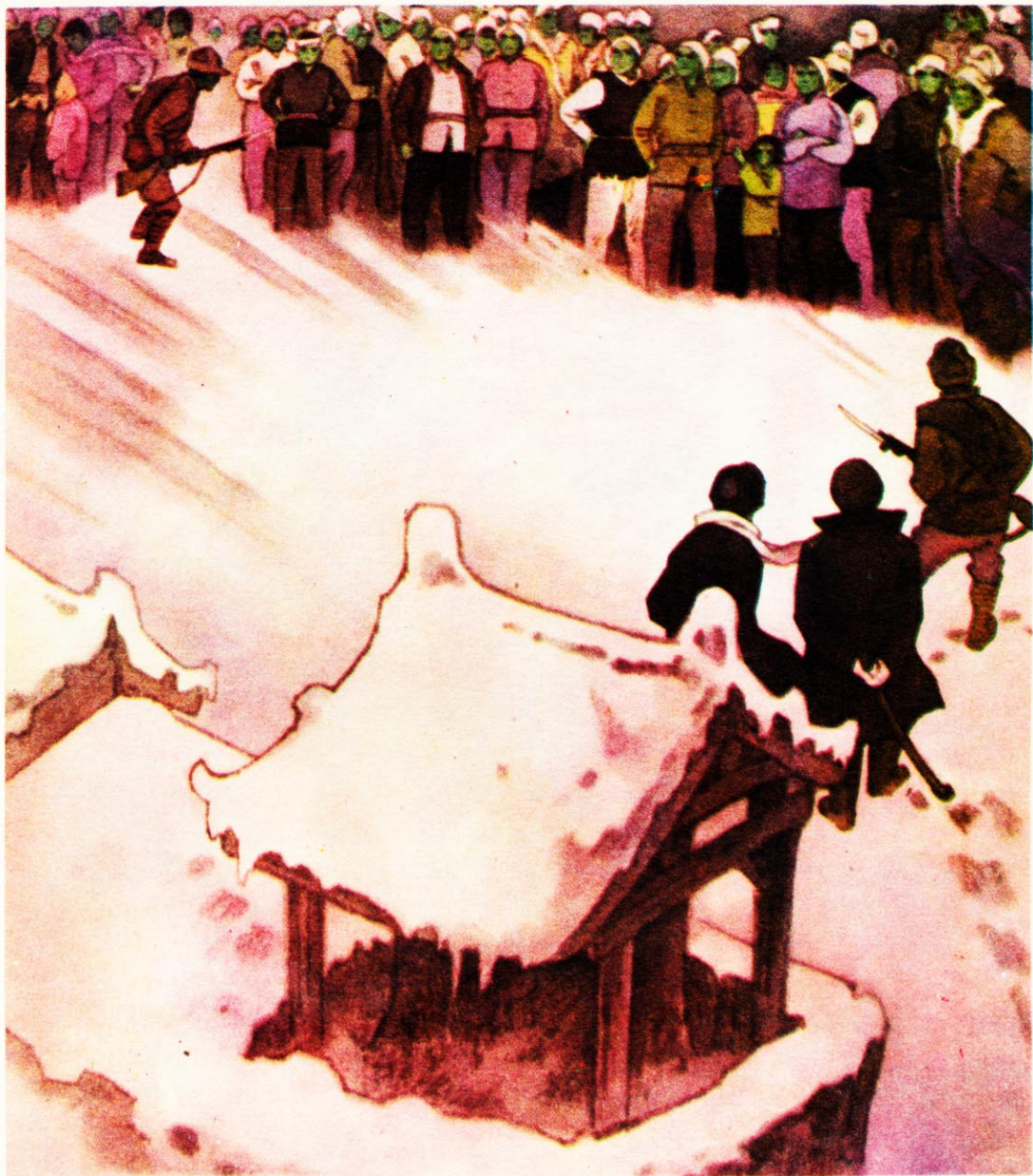
پس از آن، فرمانی در پی صدای شیپور آمد: «همه مردان، زنان و
کودکان دهکده باید در برابر معبد جمع شوند!» دشمن دهکده را محاصره
کرده بود.



هو - لان كه ديگر نمى توانست جائي برود، فوراً همه اسناد حزب
را آتش زد و از بين برد. مادرش او را وادار كرد تا به خانه يكي از همسايه ها،
كه بچه تازه اى بدنيا آورده بود، پنهانده شود.



لیهو - لان روستائیان دیگر را دید که در آنجا گرد آمده‌اند.
صدای شیپور بلند و بلند ترمی شد. از اینکه مبادا بودن او برای این خانواده
وروستائیان دیگر ناراحتی ایجاد کند، زود آنجا را ترک کرد.



برف سنگینی باریده بود، و باد سرد شمالی تا استخوان روستائیان
که در جلو معبد به عقب رانده می شدند، نفوذ می کرد. دشمن با تفنگ
به روستائیان نشانه رفته بود و آنها را تهدید می کرد که لیو هولان را
تسلیم کنند. اما آنها این خواست را نپذیرفتند.



شکنجه‌های فراوان داد، لکن وی سرسختانه می‌گفت: «شما می‌توانید مرا بکشید، ولی هرگز نمی‌توانید از من اعتراف بگیرید.»

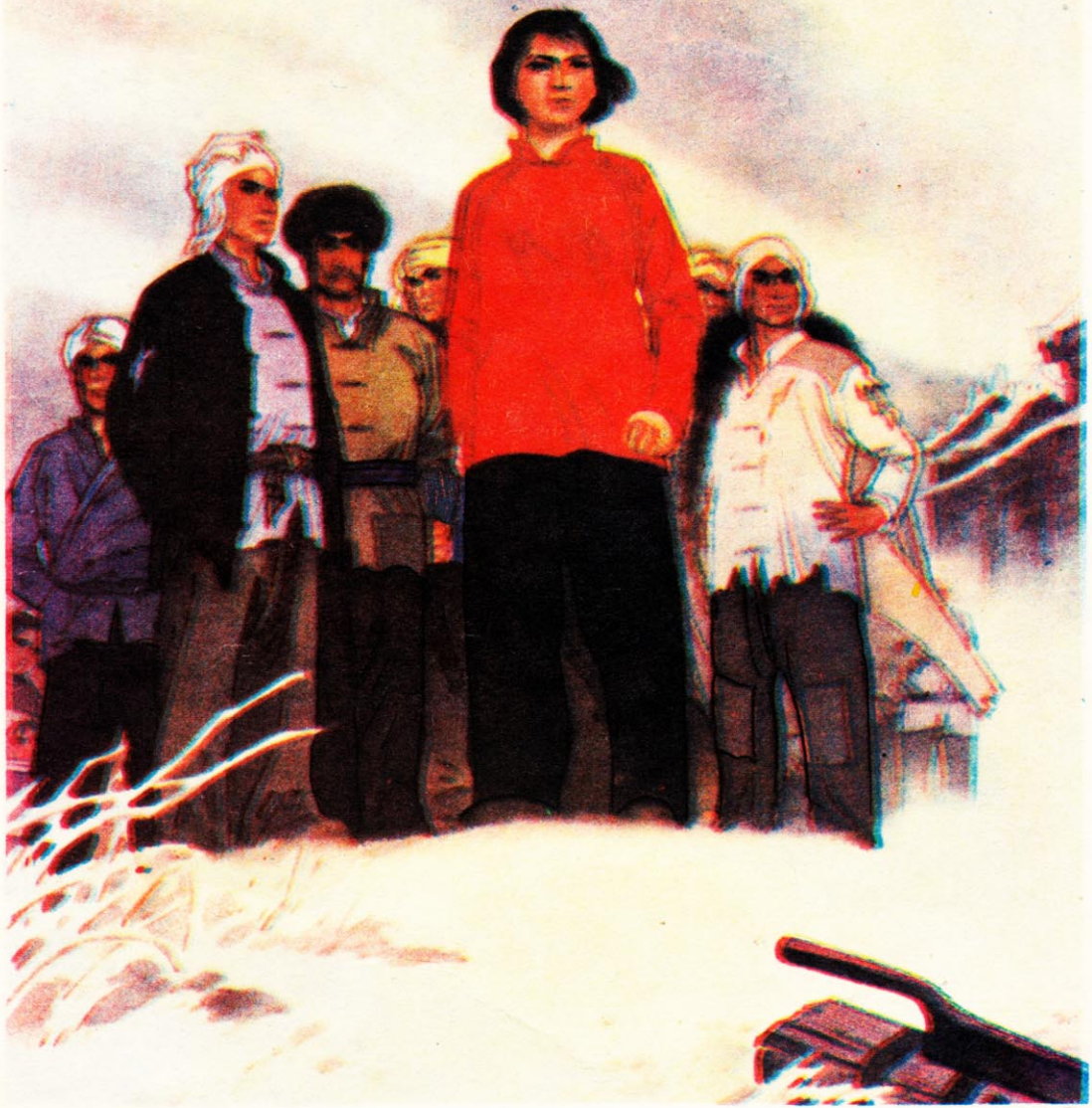
لیوهو - لان به سوگندی که به حزب یاد کرده بود اندیشید و شهامت بیشتری یافت. او هرگز تسلیم دشمن نخواهد شد. برای اینکه مردم را نجات دهد از میان جمعیت بیرون آمد و در برابر دشمن صاف ایستاد. دشمن برای اعتراف گرفتن از او پیشنهاد رشوه کرد و او را شکنجه‌های فراوان داد، لکن وی سرسختانه می‌گفت: «شما می‌توانید مرا بکشید، ولی هرگز نمی‌توانید از من اعتراف بگیرید.»



هو - لان به طرف مادرش برگشت. در چشمان او نه اشک، بلکه
تنها نفرت از دشمن موج می‌زد. هو - لان گفت: «گریه نکن مادر، آنقدر
به مبارزه ادامه بده تا پرچم سرخ در سرتاسر کشور برافراشته گردد!»



هو - لان بدون ذره‌ای ترس در برابر دشمن به حالت دفاع ایستاد.
بازجو فریاد زد: «شانزده سال بیشترنداری، اما چه زبانی داری! ... چه
کسان دیگری در دهکده کمونیست هستند؟ حرف بزن! اگر حرف نزنی
می‌کشیم! آیا از مردن نمی‌ترسی؟» لکن هو - لان با سرسختی پاسخ
داد: «اگر می‌ترسیدم که کمونیست نبودم!»



لیو هو - لان را به میدان اعدام بردند. وی در آنجا شش رفیق دیگر را دید که پیش از او در آنجا بودند. این دلاوران نیز، مرگ را بر تسلیم ترجیح داده بودند. دشمن بادرستگاه یونجه خردکن سر هرشش تن را از بدن جدا ساخت و خون شهیدان بر زمین جاری شد. هو - لان در آتش خشم می سوخت. دشمن بسوی او برگشت و فریاد زد: «حرف می زنی یا نه؟». «من هرگز تسلیم نخواهم شد! شما هرگز نمی توانید همه کمونیست ها را بکشید. شما هرگز نخواهید توانست جرقه های انقلاب را خاموش کنید!» و این تنها پاسخ لیو هو - لان بود.



دشمن ددمنش به روستائیان دستور داد تا هو-لان را بزنند، لکن آنان نه تنها از این دستور سرباز زدند، بلکه برخشم خود افزودند. دشمن که ناامید شده بود، فریاد زد: «همه آنها را به رگبار ببندید!» در این هنگام هو-لان پیش آمد و آمرانه گفت: «نه! شما نمی توانید روستائیان را بکشید. مرا بکشید.»



لیوهو- لان در میدان اعدام چون سرو قد برافراشته بود. در حالیکه
باخشم بردشمن می نگریست بانگ زد: «بگوئید که من چگونه می میرم!»
و سپس در حالیکه دستش را به موهایش می کشید برای آخرین بار
به روستائیان نگریست و گفت: «دهقانان عزیز، برای همیشه بدرود!
مبارزه را ادامه دهید!»



لیوهو - لان بدون اندک درنگی بدنبال شش شهید دیگر شتافت.
او در حالیکه بسوی دستگاه یونجه خردکنی می‌رفت از روستائیان
می‌خواست تاگریه و شیون نکنند. هو-لان به آنان گفت: «دشمن عمرزیادی
نخواهد داشت. پیروزی از آن ماست. زنده باد حزب کمونیست چین!
زنده باد صدر مائو!»



هفده سال پس از مرگ لیوهو - لان، ارتش آزادیبخش، ایالت ون
شوی را آزاد گردانید. رفقا بادل‌های اندوهگین به میدان اعدام هفت شهید
رفتند و در حالیکه خاکی را که به خون آنان آغشته بود برمی‌داشتند و
می‌گریستند، فریاد زدند: «مرگ برچانگ‌کای - شک! سراسر کشور را
آزاد می‌کنیم! انتقام شهدا را می‌گیریم!»



در ۱۹۴۹، سپیده‌ای که آرزوی لیو هو - لان و شهدای دیگر بود
 دمید و آزادی مردم چین جامه عمل پوشید. بلافاصله پس از مرگ هو-لان
 شاخه حزبی او را به عضویت خود پذیرفت. بعدها، رهبر بزرگ چینی‌ها،
 صدر مائو، یاد او را با این نوشته، پرافتخار ساخت: «يك زندگي
 بزرگ! يك مرگ باشكوه!»



پیکره لیوو - لان قهرمان، برای همیشه در دلهای مردم چین
زنده مانده، و روح انقلابی او الهام بخش آنان در راه همیشه به پیش
خواهد بود.

- ۱- پسر شهید
- ۲- لیو هولان
- ۳- ردپاهای روی چمن
- ۴- پیشگامان جوان
- ۵- خروسی نیمه شب بانگ می زند
- ۶- مادر قداکار
- ۷- شکار عقاب



انتشارات کاوش

خیابان انقلاب روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران

بها ۲۰ ریال